

مضامین مشترک در شعر شاملو، الوار و هیوز از منظر ادبیات متعهد

نجمه دری*¹، احمد پیروزیانیا²

1. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس

2. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس

پذیرش: 1397/10/8

دریافت: 1397/4/33

چکیده

تعامل میان ادبیات در بین ملت‌ها از طریق مفاهیم مشترک و تأثیرپذیری شاعران در آثار ادبی در حوزه ادبیات تطبیقی مطالعه می‌شود. بخشی از شعر معاصر در جامعه امروز برخاسته از زندگی اجتماعی است و اثرپذیری از فرامتن‌های شعری در محیط‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه است. شاملو، پل الوار و هیوز شاعرانی هستند که از سه فرهنگ متمایز و در قرن مشترک و البته در محیط جغرافیایی متفاوت شعر سروده‌اند. زمینه‌های اصلی شعر این سه متأثر از زندگی اجتماعی‌شان است و هر سه در دوره‌ای از زندگی شعری‌شان به جریان‌های چپ گرایش داشته‌اند و همین گرایش‌ها مضامین مشترکی را در شعر ایشان پدید آورده است؛ مضامینی همچون آزادی، عدالت، ظلم‌ستیزی، استبدادستیزی، توجه به وضعیت زندگی کارگران، بازنمود آموزه‌های مارکسیستی و یاد مبارزانی که در راه این اهداف تلاش می‌کردند. شعر این شاعران نمایانگر وضعیت و بحران‌های جامعه خود و جهان است. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی دیوان شاعران مورد بحث را برای استخراج این مشابهت‌ها و نقد و تحلیل آن بر مبنای جامعه‌شناسی ذوق ادبی و هنری ایشان بررسی کرده است. واژه‌های کلیدی: شاملو، الوار، هیوز، ادبیات متعهد.

نصنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره 7، شماره 2، تابستان 1398، صص 108-129

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. مقدمه

نویسنده و شاعر برای نشان دادن جهان به‌شکلی هنری در تلاش‌اند و این کار دشواری است؛ زیرا از یک سو هنرمند خلاق باید در تولید اثر زیبایی‌های هنری را رعایت کند و از سوی دیگر وظیفه دارد در قبال جایگاه خود در اجتماع، واکنش مناسب نشان دهد. «وظیفه نویسنده است که کاری کند تا هیچ‌کس نتواند از جهان بی‌اطلاع بماند و هیچ‌کس نتواند خود را از آن مبرا جلوه دهد» (سارتر، 1348: 44). شعر نو با توجه به ظرفیت‌های مخصوص خود و رهایی از برخی قیدوبندهای شکلی و در راستای طرح مفاهیمی که به انسان و زندگی نوین مربوط می‌شود، بیش از سایر قالب‌ها محملی برای بیان مشکلات اجتماعی و فلسفی است. احمد شاملو، شاعر و نویسنده ایرانی، (1304 - 1379) با ترجمه آثار ادبی از شاعران و نویسندگان مختلف جهان، سهمی ارزشمند در آشنایی جامعه ایران با افکار و عقاید ایشان دارد. مؤانست شاملو با آثار بزرگان و غور در افکار ایشان برای ترجمه بهتر و دقیق‌تر کلامشان تا آنجا پیش رفت که نقدهایی را بر اشعار خود شاعر وارد کرد، مبنی بر استفاده از مضامین و تعبیر آن‌ها بدون اشاره به حق مالکیت معنوی و بدون ذکر نام اثر الهام‌بخش؛ حال آنکه ترجمه شعر با حفظ حال‌وهوای شاعرانه آن و انتقال دقیق دغدغه‌مندی شاعران کاری بس دشوار است و تقریباً غیرممکن خواهد بود آن‌گاه که مترجم دستی در دنیای خیال نداشته باشد. «عقیده بر این است کسی که دست به ترجمه شعری می‌زند، باید علاوه بر تسلط به هر دو زبان مبدأ و مقصد، دستی هم در شعر و شاعری داشته باشد تا در انعکاس روح متن هرچه موفق‌تر عمل نماید» (ملکی، 1380: 2). ترجمه‌های شاملو از شعر شاعران جهان در مجموعه‌ای به‌نام همچون *کوچه‌ای بی‌انتها* (نام کتاب از شعر پل الوار¹ گرفته شده است) در سال 1353 به‌چاپ رسیده است. پل الوار (1952 - 1995) یکی از شاعران نام‌آور نیمه اول قرن بیستم فرانسه و از شاعران موفق مکتب سوررئال به‌شمار می‌آید. فریدون رهنما نخستین کسی است که الوار را به جامعه ادبی ایران و به‌خصوص شاعران پیرو نیما معرفی می‌کند و در این میان احمد شاملو مجذوب اشعار او می‌شود و تعدادی از آن‌ها را به فارسی ترجمه می‌کند. همچنین محمدتقی غیاثی، حشمت جزنی و قاسم صنعوی از دیگر کسانی بودند که در شناساندن این شاعر و ترجمه آثار او تلاش کردند. لنگستون هیوز² (1902 - 1967م) نیز شاعر، داستان‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس سیاه‌پوست امریکایی و در واقع شاعر رنج‌ها و شادی‌های هم‌نوعان خویش



است (باکتر، 1396: 947). از دفترهای شعر هیوز عبارت‌اند از: *دریای بزرگ* (1940)، *شکسپیر در هارلم* (1942)، *بلیط یکسره* (1949) و *گلچینی به نام شعر سیاهان و از مادرت بپرس* (1949 - 1961). شاملو منتخبی از اشعار او را در کتاب *همچون کوچه‌ای بی‌انتها* به فارسی شاعرانه‌ای ترجمه کرده است.

در این پژوهش، به روش توصیفی - تحلیلی و با جمع‌آوری اطلاعات به‌شیوه کتابخانه‌ای درپی آنیم با بررسی ترجمه‌های شاملو از شعر این دو شاعر و مقایسه آن با اشعار خودش به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که آیا می‌توان گفت برخی مفاهیم شعری شاملو تحت تأثیر این آثار ترجمه‌شده در اشعارش راه یافته و میزان این اثرپذیری تا چه حد است؛ از سوی دیگر چگونه می‌توان مفاهیم شعری منعکس‌شده در آثار این سه شاعر را با در نظر گرفتن فضای جغرافیایی، اندیشگانی و اجتماعی متفاوت این سه شاعر و با توجه به هم‌زمانی تقریبی آن‌ها، از منظر ادبیات متعهد بررسی و تحلیل کرد. هدف اصلی این مقایسه آن است که دریابیم جامعه و حوادث و فجایع انسانی قرن بیستم چگونه بر روند شکل‌گیری مضامین و مفاهیم مشترک در اندیشه این شاعران دغدغه‌مند و متعهد اثر گذاشته است.

1-1. پیشینه تحقیق

پژوهش‌های بسیاری با رویکرد تطبیقی درباره شعر شاملو و شاعران دیگر انجام شده است. حمیرا زمردی (1384) در مقاله‌ای با عنوان «تناسخ و قداست گیاهی در شعر سپهری و شاملو» و ناصر ملکی و مریم نویدی (1391) در مقاله «اشتراک عینی در برخی اشعار احمد شاملو و نیما یوشیج» به بررسی ابعادی از شعر شاملو در مقایسه با دیگران پرداخته‌اند. درباره شعر شاملو و تطبیق آن با شاعران خارجی نیز تحقیقاتی صورت گرفته است؛ از جمله «بررسی تطبیقی مؤلفه‌های رمانتیسیم در سروده‌های احمد شاملو و نزار قبانی» از شیما صادقی و معصومه صادقی (1395)؛ «تأملی در زمینه‌های عاطفی شعر شاملو و ماغوط» از علیرضا محکی‌پور و وفادار کشاورز (1390)؛ «والت ویتمن و احمد شاملو» از شمسی پارسا و گلناز پیوندی (1391)؛ «بررسی تطبیقی شعر و اندیشه تی‌اس الیوت و احمد شاملو براساس مؤلفه‌های مدرنیته» از حسن اکبری و نرگس سنایی (1391)؛ «تحلیل تطبیقی اشعار اجتماعی برتولت برشت و احمد شاملو» از مریم شریفی، محمدرضا دیری و افسانه گرگانی (1394).

در مورد دو شاعر دیگر نیز مقالات جداگانه‌ای نوشته شده است: مرادی (1381) در مقاله «کارل وان وختن، لنگستون هیوز - دوستی سازنده برای شعر و هنر» زندگی هیوز، و رابطه دوستانه او با وختن و اثرپذیری از او را بررسی کرده است؛ مقاله ضیاءالدین ترابی (1381) با عنوان «سیاهی از رودخانه می‌گوید» هم شرح زندگی هیوز است. درباره پل الوار نیز رضا حسینی (1377) در ترجمه «شعر جهان، یادی از الوار و چند شعر او»، حمید کریم خانی (1380) در ترجمه «تقدیر هرگز شاعران را رها نمی‌کند، یادی از پل الوار» اطلاعاتی از شعر و زندگی او به دست می‌دهند. همچنین ماهنامه کلک در گزارشی کوتاه با عنوان «گزارش صدمین سالگرد تولد پل الوار در فرانسه» (1374) مطالبی را ذکر کرده است. جلال ستاری نیز در ماهنامه کلک (1378) مقاله‌ای از گاستون باشلار با عنوان «بذر و خرد در شعر پل الوار» را ترجمه کرده است.

2. بحث و بررسی

شاعران و نویسندگان را می‌توان عصاره فرهنگ هر سرزمینی دانست؛ از همین رو برای بررسی اشعار این سه شاعر باید نخست به زمینه‌های تاریخی و شرایط سیاسی حاکم بر جامعه و محل سکونت آن‌ها توجه کرد؛ چراکه ادبیات همواره متأثر از شرایط خاص تاریخی و نظام‌های حاکم بر ساختار اجتماعی و سیاسی بوده است؛ تا آنجا که ادبیات را محصول شرایط تاریخی می‌دانند. لوکاج³ از نظریه‌پردازان رئالیسم سوسیالیستی «وظیفه نویسنده را درک نیروهای تاریخی می‌داند؛ به عبارت دیگر نویسنده باید وضعیت تاریخی نمونه‌واری را که ویژه آن دوره است، بشناسد و در اثر خود به آدم‌ها، رخداده‌ها، شرایط و نیروی تاریخی تعیین بخشد» (موران، 1399: 61 - 62).

اصطلاح ادبیات متعهد نیز که در دوره معاصر بسیار پرکاربرد ظاهر شده، از جمله اصطلاحات چالش‌برانگیز در حوزه نقد و تحلیل آثار است. ناقدان و صاحب‌نظران معیارهای متفاوتی را در تعریف ادب متعهد لحاظ کرده‌اند؛ از جمله «اخلاق و تربیت، دین، ملیت، مسائل اجتماعی و مسائل انسانی» (رسولی، 1384: 179) و این معیارها در گذر زمان و تحت تأثیر عوامل تاریخی یا تحولات اجتماعی، مورد توجه شاعران و هنرمندان قرار گرفته و به تدریج با وجود دغدغه‌های مشترک به سمت قبول معیارهای فراگیرتر و جهانی‌تر رفته‌اند. بر همین



اساس، نخست باید برخی رویدادهای مهم و اثرگذار تاریخی و اجتماعی در دوره شاعران مورد بحث بررسی شود و سپس با توجه به معیارهای اجتماعی و انسانی حاصل از جریان‌های سیاسی معاصر ایشان، اشتراکات و همانندی‌های آن‌ها در آثارشان تحلیل گردد.

2-1. رویدادهای تاریخی تأثیرگذار در کشورهای ایران (شاملو)، فرانسه (پل الوار) و امریکا (لنگستون هیوز)

پس از دوران پرتلاطم مشروطه و برجیده شدن حکومت قاجار در سال 1304، امیدهای مردم به حاکمیت دموکراسی و نظام مبتنی بر رأی مردم با روی کار آمدن رضاخان ازبین رفت. از طرف دیگر هم فاجعه جنگ جهانی دوم در اروپا در جریان بود و با ورود متفقین به شمال و جنوب ایران، شعله‌های سوزانش به دامان ایران هم رسید. این دوران مصادف است با نوجوانی و جوانی احمد شاملو که سر پرشور و روحیه جنجالی او منجر به زندانی شدنش می‌شود. حادثه مهم دیگری که از سمت شمال بر ساختار سیاسی جامعه ایران مؤثر واقع می‌شود، قدرت گرفتن حزب دموکرات آذربایجان در 1224 در شهر تبریز به رهبری جعفر پیشه‌وری تحت تأثیر اندیشه‌های کمونیستی استالین و برجیده شدن زود هنگام آن در 1225 است. شاملو در این ماجرا به همراه پدرش دستگیر شد. سپس کودتای 28 مرداد 1222 و نافرجام بودن آن سایه‌ای از یأس و ناامیدی را در شعر و جامعه ایران به وجود آورد و شاملو شعر فریادگونه‌اش را درباره حوادث این رویداد، پس از تحمل یک سال زندان و آزادی در زمستان 1333، در مجموعه *آهن‌ها و احساس سرود*. انقلاب 1357 و به قدرت رسیدن نظام جمهوری اسلامی و برجیده شدن حکومت پهلوی نیز آخرین رویداد مهمی است که شاملو در میان سالگی با آن مواجه می‌شود و تأثیر مستقیم آن بر شعر و اندیشه وی مبرهن است (ر.ک: رونق، 1388: 210-335).

فضای شعری پل الوار را باید در تاریخ قرن بیستم فرانسه بررسی کرد؛ جایی که شاهد دو جنگ جهانی اول در 1914م و شروع جنگ جهانی دوم در 1939م و پایان آن در 1945م بود. فرانسه در هر دو جنگ جهانی به طور مستقیم درگیر بود. این کشور در جنگ جهانی دوم به وسیله آلمان نازی اشغال شد و الوار شاهد فجایع عمیق انسانی در این دوران بود. از دیگر حوادث مهمی که در آن روزگار در اروپا و در نزدیکی فرانسه رخ داد و در جهان بینی شاعران

و نویسندگان آن عصر از جمله الوار تأثیر گذاشت، یکی به قدرت رسیدن ژنرال فرانکو در اسپانیا و آوازه حکومت دیکتاتوری او بود و دیگری اشغال یونان، مهد تمدن و فرهنگ اروپایی، توسط انگلستان که بازتاب اثرگذار آن را در شعر و اندیشه الوار می‌توان دنبال کرد. در شعر لنگستون هیوز، مهم‌ترین مسئله‌ای که باید در درک شرایط تاریخی دوران شاعر به آن اشاره شود، تاریخ برده‌داری در امریکا و روی کار آمدن آبراهام لینکلن است. وی با شعار برچیدن برده‌داری، در 1860م در انتخابات امریکا به پیروزی رسید و این امر سبب جنگ‌های داخلی بین ایالت‌های شمالی و جنوبی شد. این جنگ‌ها پنج سال ادامه داشت و به لغو قانون برده‌داری در 1865م منجر شد (ر. ک: ماخت، 1385).

2- مضمون‌های مشترک در شعرهای شاملو، الوار و هیوز

در اشعار این سه شاعر مضمون‌هایی هست که در مقایسه با سایر موضوعات بسامد بیشتری دارد. مفاهیم موجود در این اشعار، جدای از فاصله‌های دور جغرافیایی، ریشه در زندگی انسان مدرن دارد؛ چراکه «اثر هنری فقط دستاورد کار انسان، مبتنی بر بینش انسان و پرورده دست اوست» (لیف شیتز، 1396: 59). کاری که شاملو، هیوز و الوار در ایران، امریکا و فرانسه انجام دادند، در واقع واکنش آن‌ها به شرایط بحرانی روز است. «شاعر امروزی باید مواظب باشد که موضوع حامل شعر او حاکی باشد از واقعیت‌های خارجی که وجود دارد» (دستغیب، 1354: 36). در تعریف ادبیات براساس اندیشه‌های مارکسیستی، باید گفت ادبیات محصول کاربست اجتماعی و عمل است. این آثار محصول بازتاب واقعیت بیرونی در مغز انسان از زندگی بشر و جامعه به‌عنوان زیستگاه اوست. شاملو، هیوز و الوار در اشعاری مشترک هستند که پل سارتر در مقاله «درآمدی بر مجموعه شعرهای استفان مالارمه»، از آن به شعرهای «بمب» وار تعبیر می‌کند؛ شعری که در پی نمایاندن روح ستیزنده انسان و بلاهای آن است (فرهادپور، 1395: 136). سیلویا پلات⁴ می‌گوید: «کلمه‌ها از متن فرهنگ برمی‌خیزند و عبارت‌ها و ترکیب‌ها و اسم‌ها سرشار از تاریخ و تداعی هستند» (ارغنون، 1394: 111). مضامین مشترک در شعر این سه شاعر واقعیت‌های جامعه آن روز است: همدلی با کسانی که در راه آزادی و ظلم در حال مبارزه‌اند و همسویی با آن‌ها؛ نفوذ اندیشه جهان وطنی که نشان می‌دهد شاعران از جهان و حوادث آن غافل نیستند؛ مبارزه برای آزادی و استبدادستیزی و



بیزاری از همکاری با حکومت‌های ظالم. از سوی دیگر باید گفت تعامل هنر و ادبیات با مبانی ایدئولوژیک و مظاهر آن در جامعه مسئله پیچیده‌ای است. آلتوسر⁵ می‌گوید: «من بر این باورم که ویژگی هنر آن است که وادارمان کند ببینیم، دریابیم و احساس کنیم چیزی را که به واقعیت اشاره دارد» (لیف شیتز، 1396: 185). سه ویژگی که آلتوسر برای هنر بیان می‌کند، در شعرهای آنان به این شکل نمایان می‌شود: دیدن مبارزه انسان در دنیای مدرن، دریافتن حجم بزرگی از مشکلات و همدردی هنرمند با کسانی که در مبارزه با مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کنند تا با خواندن آثار هنرمندان همه انسان‌ها بتوانند با دردمندان و مبارزان همزادپنداری کنند.

2-2-1. آزادی، عدالت و صلح‌طلبی

پل الوار در شعرهایش به‌خصوص در کتاب *با نیروی عشق بخشش* «من زاده شده‌ام تا تو را بشناسم» گوشه‌هایی از حس آزادی‌خواهی و دادپرستی را به‌تصویر می‌کشد. این ستایش و پرداختن به مبارزه و دفاع از وطن را در زمان اوج اشغال فرانسه توسط نازیسم می‌توان دید. البته،

ریشه این اختلافات بین فرانسه و آلمان به سال 1905 در طنجه شهری بندری در شمال مراکش که امپراتوری آلمان به فرانسه دشنام می‌دهد و برخورد جدی‌تر در شهر بندری اغادیر در جنوب مراکش در سال 1911 روی می‌دهد و سرانجام در سال 1914 یعنی آغاز جنگ جهانی اول توفانی بزرگ در دو کشور شکل می‌گیرد (تراویک، 1396: 524). در پاریس ماه اوت، میهمان رانده شده به سنگرها/ پاریس جسارت آن را دارد تا چشمانش را نشان دهد... لذت زنده بودن/ رنج دانستن/ دانستن اینکه برادرانمان جان سپرده‌اند تا ما آزادانه زندگی کنیم (الوار، 1393: 250 - 260).

این آرزوی بی‌کرائه آزادی در وجود شاعر ریشه دوانده و شاعر با تشبیه شهر پاریس به انسان، در هیئت مبارزی است که لحظه‌ای برای رسیدن به گوهر آزادی از پا نخواهد نشست: بر پاریس ناامید/ شب/ بال‌ها باز چیده است/ چراغ ماست که شب را زیر داری می‌کند/ هم از آن‌گونه که پای در زنجیری/ آزادی را (شاملو، 1394: 442).

در جایی دیگر، شاعر همچنان که به مبارزه و جنگ دعوت می‌کند، از اندیشه صلح‌طلبی و عدالت غافل نمی‌شود؛ عدالتی که از اهداف مهم کمونیسم بود. می‌دانیم که الوار به‌همراه دیگر

سوررئال‌ها، از جمله آراگون و برتون، در سال 1927 به حزب کمونیسم فرانسه می‌پیوندند (الوار، 1393: 34).

سرچشمه‌های دلربایی می‌خشکیدند در علفزار/ و شاعران مبهوت، فراخوان جنگ را تکرار می‌کردند/ فراخوان عدالت و برادری را (همان، 315).

شاعر در واقع نمی‌تواند از فجایع جنگ جهانی و ستمی که بر انسان رفته است، بگریزد و به دنیای درون خود پناه برد؛ زیرا در دل او هیچ جنایتی رخ نمی‌دهد و پلیدی‌ها از آن رخت بر بسته‌اند:

دیگر کودکان یهودی برای سوزانده شدن در کوره‌های آدم‌سوزی/ روسپانی برای
ترحم/ سربازانی برای کشتن و فرومایگانی برای پروار شدن وجود ندارد (همان،
363).

شعر الوار شعری نیست که بتوان در آن از ستم و ستمگر سخن گفت. هنر او در این است که از درد و رنج پرده برمی‌دارد؛ چراکه «هنر اصیل خرگاه ستم نیست و نمی‌تواند باشد. هنر رویاروی تاریخ می‌ایستد؛ رویاروی تاریخی که تاریخ ستم بوده است» (چاوشیان، 1393: 361). او شعر را برای به تصویر کشیدن ستم‌ها و قربانیان آن به کار می‌گیرد تا با زبان شعر روایتگر تاریخ ستم و درد باشد.

من همه نغمه‌های پرندگان را می‌شناسم/ به شادی برای مردمی که بیش و پیش از ما
می‌دانستند، فریاد زدیم: به جنگ می‌رویم و ما جنگ را می‌شناختیم (الوار، 1393: 96).

این جنگ‌ها چیزی جز مرگ و یأس و بدبینی در سده بیستم به همراه نداشت؛ «به طوری که آمار تلفات جانی در جریان جنگ جهانی اول برای فرانسه یک و نیم میلیون کشته بود» (جلیدا، 1395: 6).

پل الوار خود یکی از مبارزان آزادی فرانسه است. اگرچه شاعر است، در سنگر جنگ برای عدالت و آزادی حضور داشت و این تجربه واقعی را در شعر خود به تصویر می‌کشد:

ما ترکه‌های ظلمت را به آتش می‌افکنیم/ قفل‌های زنگ‌زده بی‌عدالتی را می‌شکنیم/
انسان‌هایی خواهند آمد بی‌هراس از خویشتن خویش (همان، 337).



این مفاهیم صلح طلبانه و آزادی خواهانه در بیشتر شعرهای الوار نمایان است (ر. ک: «اشعاری برای صلح»، 146 و 221 - 225؛ «آزادی»، 240؛ «دلیری»، 246؛ «شمار اندکی از روشن فکران به خدمت دشمن درآمده‌اند»، 250؛ «برادران سپیده از آن ماست»، 292). شاملو نیز ارائه هنری زخم‌ها و دردهای مبارزان را رسالت خود می‌داند و شعرش را در خدمت آرمان‌های انقلابی قرار می‌دهد. در دفتر *آهن‌ها و احساس*، مهدی حمیدی شاعر را بر دار شعر خویشتن آونگ می‌کند و خطاب به او می‌سراید: «گر تو شاه دخترانی من خدای شاعرانم» (شاملو، 1380: 33). علت اختلاف شاملو با این‌گونه شاعرانی که شعر آن‌ها را محدود به مضامین رمانتیک و عاطفی می‌داند، همین است که در نظر او، این اشعار خالی از رسالت اجتماعی است و آن‌ها را وزنی نیست.

الوار نیز از همین دیدگاه به شعر می‌پردازد و به دوستان خود می‌نویسد: «هدف شعر می‌باید حقیقت کارآیند باشد» (1386: 424) و ادامه می‌دهد قصد من از سرودن شعر بی-هدفی نیست؛ بلکه آزادی شما از بیهودگی و بی‌ارزشی است: چراکه شما به بی‌هدفی گام می‌زنید/ ... حال آنکه مرا سر آن بود که آزادتان کنم (همان، 424).

بگذار درد من / در شعر من بخندد/ بگذار شعر ما و تو باشد/ تصویر کار چهره پایان‌پذیرها/ تصویر کار سرخی لب‌ها/ تصویر کار سرخی زخم برادران (همان، دفتر یکم: 33).

شاملو برای دختری که پاهایش در زیر تانک له می‌شود، فریاد برمی‌آورد:

اما دختری که پا نداشته باشد/ بر خاک دندان‌کروچه دشمن/ به زانو درمی‌آید/ و من چون شیپوری/ عشق را می‌ترکانم (شاملو، 1380: 42).

«انسان و زندگی» موضوع اصلی شعرهای شاملو است؛ شخصیت مورد تأیید شاملو در اشعارش، انسانی است فعال، کنشگر، با شخصیتی مبارز و عصیانگر. این روحیه در «شعری که زندگی است» به روشنی مشخص است. شاملو در شعر «لعنت» فریاد تظلم خواهی برمی‌آورد و آنان را که با ظلم همدست شده‌اند، مخاطب قرار می‌دهد:

در تمام شب چراغی نیست/ در تمام شهر نیست یک فریاد/ ای خداوندان خوف‌انگیز شب‌پیمان ظلمت‌دوست! تا نه من فانوس شیطان را بیاویزم/ در رواق هر شکنجه‌گاه پنهانی این فردوس ظلم‌آیین (همان، 155).

همین مضمون و انتقاد در شعر پل الوار نیز مشاهده می‌شود:
 وحشت‌زدگان وحشت‌آفرین / اینک زمان شمارششان فرارسیده است / زیرا فرمانروایی‌شان
 به پایان رسیده است / آنان جلادان ما را ستوده‌اند / بدی را برایمان تشریح کرده‌اند / اما اینک
 زمان آن فرارسیده است / که یکدیگر را دوست بداریم و متحد شویم (الوار، 1393: 246).
 مانند فریاد شاملو که «درد مشترک» است (همان، 313):
 من زنده‌ام / فریاد من بی‌جواب نیست / قلب خوب تو، جواب فریاد من است (همان،
 220).

این «شعله‌ی ظلم مشتعل» (همان، 334) و فریاد عدالت‌خواهی در شعر شاملو خاموش
 نمی‌شود؛ زیرا او همه‌ی عصیان است. او خود را همدست مردم برای رسیدن به آزادی می‌نامد:
 من همدست توده‌ام / تا آن دم که توطئه می‌کند گسستن زنجیر را (همان، 850).
 افسوس / آفتاب مفهوم بی‌دریغ عدالت بود / و آنان به عدل شیفته بودند (همان، 657).
 و یا مفهوم «آزادی» در این شعر:

آه اگر آزادی سرودی می‌خواند / کوچک / همچون گلوگاه پرنده‌ای / هیچ کجای دیواری
 فروریخته بر جای نمی‌ماند / سالیان بسیار نمی‌بایست / دریافتن را / که هر ویرانه نشان از
 غیاب انسانی است / که حضور انسان / آبادانی است (همان، 799).
 شاملو حضور انسان را به‌منزله‌ی آبادانی و آزادی قلمداد می‌کند و نبود انسان و حضور نیافتن او
 در عرصه‌ی مبارزه برای آزادی را ویرانی می‌داند.

برده‌داری و تجارت برده مضمونی است که در شعر هیوز بسامد زیادی دارد و شاملو نیز
 به آن پرداخته است:
 بردگان را همه بفروختید / که برده‌داری / نشان زوال و تباهی است / و کنون به پیروزی /
 دست به دست می‌تکانید / که از طایفه‌ی برده‌داران نه‌پید (همان، 546).
 شاملو خود در توضیح این شعر بلند می‌نویسد که اشاره‌ای است به تقسیم اراضی غصبی
 بنیاد پهلوی میان کشاورزان.

مقابله با نژادپرستی و تحقیر سیاه‌پوستان مشخصه‌ی بارز شعر هیوز است. شعر او «فریاد
 خلق سیاهان است»؛ از این نظر پیوند مشترکی با شاعران مردمی و انقلابی مانند پل الوار،



لورکا، مایاکوفسکی و احمد شاملو دارد. او در شعر «بگذارید این وطن، دوباره وطن شود» (شاملو، 1394: 49) صدای اعتراضی است برای همه سیاه‌پوستان امریکایی:

من کشاورزم/ بنده خاک / کارگرم/ زرخرد ماشین/ سیاه‌پوستم/ خدمت‌گزار شما/ من مردم/ نگران، گرسنه، شوربخت ... آه بگذارید این وطن دوباره وطن شود/ سرزمینی که در آن هر انسانی آزاد باشد/ سرزمینی که از آن من است/ از آن بینوایان/ سرخ‌پوستان/ سیاهان (همان، 52).

شاملو در شعر «تقدونای برنجی» (همان، 58) در تحقیر تاریخی هم‌نوعان خود در ایالت‌های دیترویت و شیکاگو زبان به اعتراض می‌گشاید و از آپارتاید حاکم بر امریکا می‌گوید؛ حتی به نظر می‌رسد لحن عامیانه‌اش در سرودن - که در متن ترجمه شاملو نیز رعایت شده - خود نوعی اعتراض و بیانگر پایبندی به اصالت‌ها و افتخار به آن‌هاست:

چون سیاه/ هرچی که مقدس باشن/ ورودشون به اون کلیساها قدغنه/ چون تو اون کلیساها/ عوض مذهب/ نژادو به حساب میارن ... (همان، 68).
در قطعه امریکایی - آفریقایی نوستالژی‌وار به یاد سرزمین پدران خود می‌افتد:
چه دور/ چه دور از دسترس/ چهره سیاه آفریقا... (همان، 72).
و همچنان امیدوار در شعر خود می‌گوید:

من در رؤیای خود دنیایی را می‌بینم که در آن هیچ انسانی دیگری را خوار نمی‌شمارد/ و زمین از عشق و دوستی سرشار است/ و صلح و آرامش گذرگاه‌هایش را می‌آراید (همان، 86).

اندیشه‌های آزادی‌خواهی، عدالت‌طلبی، ظلم‌ستیزی و صلح‌طلبی در شعر هر سه شاعر نشان‌دهنده توجه آنان به مسائل اساسی زندگی بشر در قرن بیستم میلادی است. این اندیشه‌ها وقتی که در فرم شعر بیان می‌شوند، تبدیل به بیانیه اصلی شاعران می‌گردد.

2-2-2. شخصیت‌های مورد توجه در شعر احمد شاملو، پل الوار و لنگستون هیوز

شخصیت‌های اشعار شاملو، الوار و هیوز انسان‌هایی هستند همراه با کنش‌هایی انقلابی در برابر ستمگران، تلاشگر برای رسیدن به آزادی و صبور در مقابل شکنجه‌ها. هیچ‌کدام از آن‌ها مانند اسطوره‌های شعر کلاسیک دارای قدرت ماورائی نیستند و در آن‌ها اشاره‌ای به تقدیر و

سرنوشت محتوم از طرف روزگار یا خداوند وجود ندارد. آن‌ها برای دستیابی به اهداف و هموار کردن راه برای رسیدن به فردایی بهتر در حال مبارزه‌اند. کارگران، نظامیان، معلمان، روشن‌فکران و همه آن‌ها که در مسیر مبارزه حرکت می‌کنند، قهرمانان واقعی شعر شمرده می‌شوند.

پل الوار برای شخصیت‌های متفاوتی شعر سرود و به آن‌ها تقدیم کرد. در این میان می‌توان به کسانی مانند ژولین ووکانس، ژرمن و ژرژ هونیه، سیسیل دخترش، نوش همسرش، ریمون روسل، دیاس نقاش امریکایی، آندره برتون دوست سوررئال خود، فلیپ سوپو سوررئالیست، پیکاسو نقاش و بسیاری دیگر از بزرگان آن دوران اشاره کرد. اما شخصیت‌هایی که زمینه مشترکی با شخصیت‌های شعر شاملو دارند، همان انسان‌های مقاوم و ثابت‌قدم در راه عقیده و مورد ظلم واقع‌شده از طرف حکومت‌ها یا کُشتگان در جنگ‌ها هستند. اولین اسم آشنایی که به چشم می‌آید، فدریکو گارسیا لورکا شاعر اسپانیایی است که به دست نیروهای فاشیست ژنرال فرانکو به طرز فجیعی تیرباران شد:

سن پل رو را به قتل رسانده‌اند / دخترش را اعدام کرده‌اند / سنگ‌های پژمرده؛ دیوارهای بی‌پژواک / دکور را به قتل رسانده‌اند (الوار، 1393: 264). (سن پل رو شاعر و دکور نویسنده فرانسوی است که به دست نیروهای نازی تیرباران شدند.)

پل الوار از شعر به‌عنوان ابزاری برای زنده نگه داشتن یاد مبارزان و بی‌گناهان کشته‌شده در جنگ استفاده می‌کند:

مردی مُرده است که هنوز پیکار را ادامه می‌دهد / در برابر مرگ در برابر فراموشی... (همان، 266).

این شعر را برای گابریل پری، روزنامه‌نگار و نماینده مجلس فرانسه سرود که به دست نازی‌ها تیرباران شد.

همچنین همین مضمون در شعر «به یاد پل وایان کوتوریه» سیاست‌مدار مبارز فرانسوی وجود دارد (همان، 271) و یا در شعر دیگری که برای ژنرال مارکوس از رزمندگان جنگ علیه استیلای نیروهای انگلیسی در یونان سروده است (همان، 282). الوار شعری برای ولادمیر مایاکوفسکی، شاعر انقلابی کمونیستی روس می‌سراید:



همچون توپخانه‌ای می‌گریزد / پیروزی مردمانش را / زندگی را به هم می‌ریخت (همان، 220).

در شعر شاملو، جایی برای صاحبان قدرت و سرمایه نیست؛ بلکه انسان‌هایی را به رخ می‌کشاند که از بندر ترکمن تا آبادان، از آذربایجان تا رشت، در زندان‌های وقت یا درمقابل جوخه اعدام قرار گرفتند و «وارطان» وار سخن نگفتند. منتقدان شعر شاملو را خطابه می‌شمارند؛ اما این خطابه بودن شعر او به این دلیل است که او مخاطب و خواننده خود را آرمان‌گرا و کنشگر می‌داند. قهرمان‌های او برای از بین بردن شرایط خفقان‌آور می‌جنگند. نوروز علی غنچه کارگر شرکت نفت بود که مدت ده سال را در زندان گذراند و بعد از آزادی به علت بیماری جاننش را از دست داد:

ده سال شکفت / و باغش باز غنچه بود / پایش را چون نهالی در باغ‌های آهن... (شاملو، 1380: 34).

«قصیده‌ای برای انسان ماه بهمن» شعری است به مناسبت روز چهاردهم بهمن که دکتر تقی ارانی به دستور رضاخان در زندان به قتل رسید:

تو نمی‌دانی مردن / وقتی که انسان مرگ را شکست داده / چه زندگی است / تو نمی‌دانی زندگی چیست / فتح چیست / تو نمی‌دانی ارانی کیست... (همان، 62).
شاملو به فرانکو و لورکا در شعر «سرود مردی که خودش را گشت» اشاره می‌کند:
فرانکو را نشان دادم / و تابوت لورکا را / و خون تتور او بر زخم میدان گاوبازی (همان، 73).

قهرمان شعر شاملو از میان معلم‌های مدرسه‌ای در دوردست‌های ایران، یعنی گرگان، سر برمی‌کند:

دختران دشت / دختران انتظار / دختران امید تنگ / در دشت بی‌کران / از زخم قلب آبایی در سینه کدام شما خون چکیده است؟ (همان، 116).

آبایی دبیر مدرسه‌ای در گرگان بود که برای به‌نمایش درآوردن نمایش‌نامه‌ای به دستور فرماندار مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و به قتل می‌رسد. قهرمان شعر شاملو همان کسی است که در زیر شکنجه زندان سکوت می‌کند و هم‌زمانش را معرفی نمی‌کند «وارطان سالاحانیان» اسمی است که در شعر شاملو می‌درخشد.

وارطان! بهار خنده زد و ارغوان شکفت. / در خانه زیر پنجره گل داد یاس پیر / دست از گمان بردار... / وارطان سخن نگفت؛ / سرافراز / دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت (همان، 133).

شاملو در این شعر با تناسبی ادبی واژه‌های بهار، ارغوان، یاس، پنجره و ستاره را درمقابل کلمات و تعبیراتی همچون مرگ نحس، دندان خشم، جگر خسته، زمستان و خون به‌کار می‌برد. به‌گفته دریدا، در «تقابل‌های دوگانه یا دوتایی» یکی از وجوه تقابل مرجح و دیگری بی‌ارزش است (بلزی، 1395: 83). در این شعر، کلمات گروه اول دارای بار معنایی «آزادی» است؛ اما کلمات گروه دوم دارای بار معنایی و نشانه‌ای از «خشونت، دیکتاتوری و ستم» است. وارطان مدت‌ها بعد از کودتای 28 مرداد در زندان قصر بود و به‌همراه کوچک شوشتری در زیر شکنجه جاننش را ازدست داد. این زمان مصادف بود با زندانی شدن شاملو و دیدن وارطان سال‌خانیان. شاملو همچنین برای اعدام سرهنگ سیامک به‌همراه نه نفر از اعضای سازمان نظامی شعری می‌سراید (همان، 138). مرتضی کیوان نیز فردی است که شاملو درباره او می‌نویسد: «قتل نابهنگامش هرگز برای من کهنه نشد، حتی اکنون که این سطور را می‌نویسم» (دوم مرداد 67 پس از 35 سال هنوز غمش چنان در دلم تازه است که انگار خبرش را دمی پیش شنیده‌ام):

به‌خاطر تو / به‌خاطر هرچیز کوچک هرچیز پاک بر خاک افتاده‌اند / به‌یاد آر / عموهایت را می‌گویم / از مرتضی سخن می‌گویم (همان، 222).

مخاطب این شعر سیاوش شاملو است.

هیچ‌کدام از شاعران راه آزادی مایاکوفسکی را از یاد نمی‌برند. شاملو در شعری به‌نام «به آن‌هایی که برای تصدی قبرستان‌های کهنه تلاش می‌کنند» برای خودکشی او می‌سراید: نه فریدنم من / نه ولادمیرم / که گلوله‌ای / به پایان جمله‌ای که مقطع تاریخش بود (همان، 287).

در نمونه‌های دیگری نیز از افرادی که اعدام شده یا از مبارزان بوده‌اند، نام برده است (شاملو، 1380: 72، 138، 148، 209، 313، 617، 653، 687، 738، 785 و 877).



هیوز اما نام فرد یا افراد خاصی را در شعرش به کار نمی‌برد؛ بلکه مدام از «مای جمعی سیاه‌پوستان» سخن می‌گوید. در اشعارش از گروهی نام می‌برد به نام کوکلوکس؛ گروهی نژادپرست و ضدسیاهان که شاعر در ذم این گروه سروده است:

کشیدمم بردنم / به جای خلوتی / پرسیدن: به نژاد والای سفید ایمون داری (شاملو، 1394: 83).

نژادپرستی و تحقیر انسان به خاطر رنگ پوست همچنان که در طول تاریخ وجود داشت، در دوران مدرن هم به حیات خود ادامه می‌دهد؛ تا جایی که شاعر از آن به ستوه آمده و در شعرش آن را فریاد می‌کند (الوار، 1393: 3).

2-3. برخی فرامتن‌های مشترک در شعر الوار، شاملو و هیوز

یکی از مسئله‌های مهم ادبیات، نسبت متن با فرامتن است. «فرامتن مجموعه سازه‌هایی است که اگرچه بیرون از متن قرار دارد، اما پیوسته با آن در تعامل است و مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: رسانه‌ها، ارتباط با ملل دیگر، آحاد انسانی، ایدئولوژی، قدرت سیاسی، حوادث تاریخی و محیط جغرافیایی» (زرقانی، 1391: 24). منتقدان مارکسیست این عواملی را که در ایران به اسم فرامتن نام می‌برند، «عوامل بیرونی» نام‌گذاری کرده‌اند. بورديو از آن به «زمینه‌های ادبی یاد می‌کند (همان، 24). نهاد شعری برای الوار، شاملو و هیوز کارکردی فرامرزی دارد. فرامتن‌هایی که بعضی از شعرهای آن‌ها را تشکیل می‌دهد، از یونان تا بلزن و داخا (دو کشتارگاه آلمان نازیسم در اروپا) تا آفریقای سیاه و شرق آسیا هستند. فرامتن تاریخی در شعر شاملو بسیار دیده می‌شود؛ اما در شعر الوار و هیوز کمتر است. جامعه‌شناسان ادبیات ثابت کرده‌اند که اساس قرار دادن رابطه علی - معلولی جایگاه و کارکرد واقعی اثر ادبی را به شدت تنزل می‌دهد (اسکارپیت، 1386: 24 - 22).

الوار در شعرش از سرزمین‌هایی مانند شهر «پراگ» نام می‌برد که مدت‌ها در دست سربازان آلمانی بوده است:

پراگ در گذشته و در حال / پراگ در برخی فرداهایش / پراگ با چشمانی باز می‌خوابد (الوار، 1393: 74).

شاعر با استفاده از آرایه تشبیه و نمادهای جامه سفید و زرین، پراگ را به انسانی مانند کرده که با تمام خشونت‌هایی که از جنگ دیده، همچنان به آینده امیدوار است. وی «سرود نازی» را برای هشدار به مردم و آماده شدن برای مقابله در برابر نیروهای آلمانی می‌سراید (همان، 244). سرزمین‌هایی هم هست که در پی جریان‌های سیاسی به دست حکومت‌های قدرتمندی مانند انگلستان می‌افتد؛ مانند یونان. شعر «یونان در سر» را به ژنرال مارکوس، از مدافعان یونان تقدیم می‌کند:

خلق یونان خلق خودپسندی نیست / آتشی که بر او می‌بارید پیروزی اوست / دیوانه‌اند عادی‌ترین مردم این سرزمین / دیوانه آزادی، دیوانه منطق و دیوانه توانشان (همان، 282).
الوار به دوران طلایی یونان، یعنی دوران فلسفه و منطق و آزادی، نیز گریزی می‌زند و با یاد کردن از آن، مردم را به دفاع از سرزمین خود ترغیب می‌کند. او به اسپانیای زیر سیطره ژنرال فرانکو و نیروهای فاشیست نیز احساس تعهد می‌کند:

زیباترین چشمان جهان / به خواندن سرود برخاسته‌اند / می‌خواهند دوردست‌ها را ببینند / دورتر از دیوارهای زندان‌ها / بسی دورتر از پلک‌هاشان / مرگ آجین با اندوه / میله‌های قفس / آزادی را می‌خوانند (همان، 284).

شاعر خلاقانه «چشم» را به زندانی و «پلک» را به دیوارهای زندان تشبیه می‌کند. گرنیکا شهری است در اسپانیا که در سال 1937م توسط نیروی هوایی آلمان نازی در حمایت از ارتش فرانکو بمباران شد. پیکاسو، نقاش معروف، تابلوی خود به اسم «گرنیکا» را درباره این واقعه کشیده است.

شاملو از همان ابتدای کار شاعری، تعهد خود را به مردم جهان و بی‌زاری از وضعیت موجود بیان می‌کند. او در شعر «برای خون و ماتیک» که گویا بیانیه ادبی و هنری شاعر است، نسبت به مسئله فاجعه بار کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر در «آوش ویتس» اعلام انزجار می‌کند و تنفر خود را از عاملان وضعیت فلاکت‌بار سیاه‌پوستان در دو منطقه «هارلم و برانکس» به تصویر می‌کشد:

هی! شاعر! هی! / سرخی، سرخی است / لب‌ها و زخم‌ها... زیرا که دوستان مرا / زان پیش‌تر که هیتلر - قصاب «آوش ویتس» در کوره‌های مرگ بسوزاند / همگام دیگرش / بسیار



شیشه‌ها/ از صمغ سرخ خون سیاهان/ سرشار کرده بود/ در هارلم و برانکس/ انبار کرده بود تا کند ماتیک از آن مهیا/ لابد برای یار تو، لب‌های یار تو (شاملو، 1380: 30).

اینجاست که باید گفت «هنر و ادبیات در نیکوترین صورت خود به فهم انسانی و درک او از زندگی و جهان کمک می‌کند» (گراهام، 1383: 333). شاملو فقط برای ایران و زخم‌ها و دردهای ایران شعر نمی‌گوید؛ او در شعرش متأثر از «زمینه»‌های بیرونی، یا به تعبیر ادبیات مارکسیستی «عامل بیرونی»، برای ابراز همدردی به شرق آسیا هم سری می‌زند:

شن چو! / کجاست جنگ؟! / در خانه تو/ در کره/ در آسیای دور؟ / اما تو شن/ برادرک زردپوستم!/ هرگز جدا مدان/ زان کلبه حصیر سفالین بام/ بام و سرای من (شاملو، 1380: 77).

شاملو این شعر را به مناسبت حمله آمریکا به کره شمالی، برای حمایت از کره جنوبی در سال 1950 سروده است.

بلزن و داخاو دو کشتارگاه از مجموعه کشتارگاه‌هایی بود که هیتلر در سراسر اروپای تحت اشغال نیروهای خود برپا داشته بود. وی یون زندانی قدیمی است در شمال فرانسه که آلمانی‌ها از این زندان برای اعدام مخالفان خود استفاده می‌کردند. مون واله ری‌ین محلی است در فرانسه که سه تن از استادان دانشکده کارگری این شهر به نام ژاک دوکور، ژرژ پولیستر و ژاک سولومون در آنجا به دست آلمانی‌ها اعدام شدند:

آوازهای فاجعه بلزن و داخاو/ آوازهای فاجعه وی یون/ آوازهای فاجعه مون واله ری‌ین / آواز مغزها که هیتلر/ بر مارهای شانه فاشیسم می‌نهاد/ آواز نیروی بشر پاسدار صلح (همان، 80).

شاعر با به کار بردن واژه‌های «مغز، مار و شانه»، تناسب، تشبیه و تلمیحی بین «هیتلر و فاشیسم و داستان ضحاک و ستمگری‌های او» برقرار کرده است. او در همین شعر به مقاومت جوانان فرانسه که در مقابل جوخه آتش ایستاده‌اند و به ایستادگی جوانان آنتی اشاره می‌کند. از دید او که نگاهی انسانی به جنگ دارد، گریدی، سفیر دولت آمریکا که به دستور او کمونیست‌های یونان و اندونزی جان خود را از دست دادند، قصاب مرده‌خوار است. شاملو در دفتر هوای تازه در شعر «طرح»:

رقص مهتاب مهرگان زیباست/ با دمش نیم‌سرد و سر سنگین/ همچون بر گردن سطر
 کاپه/ بوسه سرخ گیوتین (همان، 149).

به اعدام لوئی شانزدهم در انقلاب کبیر فرانسه اشاره می‌کند. کاپه لقبی است ریشخندآمیز
 که انقلابیون به پادشاه دادند. او خود را با مبارزان انقلابی یونان یکی می‌داند و می‌گوید که آن
 سیزده نفر من بودم که اعدام شده‌اند:

سیزده قربانی/ سیزده هرکول/ بر درگاه معبد یونان خاکستر شده‌اند/ و آن هر سیزده من
 بودم (همان، 337).

انگیزه سرایش این شعر اعلام خبر اعدام پنهانی سیزده تن از سران حزب کمونیسم یونان
 بود که شبانه در دخمه‌های زندان آتن صورت گرفت (همان، 1068). در این شعر نیز، شاعر
 با استفاده از کهن‌الگوی یونانی «معبد، قربانی و هرکول» با دوران مدرن رابطه برقرار می‌کند و
 سیزده مرد اعدام‌شده را به هرکول‌ها یا پهلوانان جهان باستانی تشبیه می‌کند.

در شعر لنگستون هیوز (صص 71 و 104) به سرزمین آفریقا، وطن سیاه‌پوستان اشاره
 می‌شود. احمد شاملو در شعر «خون و ماتیک» از هارلم یاد می‌کند؛ هیوز نیز در شعری به‌نام
 «هارلم» (صص 117 و 120) از آن نام می‌برد:

آه جریان ستارگان بر فراز خیابان‌های هارلم/ آه، شب، که نفس کوچک نسیان است. /
 شهری بنا می‌شود (شاملو، 1394: 120).

هیوز به حضور «تاریخی» ما سیاه‌پوستان در کنگو، رودهای فرات و نیل و می‌سی‌سی‌پی و
 به ابراهام لینکلن در نیواورلیان در شعر «سیاه از رودخانه‌ها سخن می‌گوید» اشاره می‌کند:

من در فرات غوطه خوردم/ هنگامی که هنوز سپیده‌دم جهان، جوان بود/ کلبه‌ام را نزدیک
 رود کنگو ساخته بودم/ که خوابم را لالای می‌گفت/ به نیل می‌نگریستم و اهرام را بر فراز
 آن برپا داشتم/ ترانه می‌سی‌سی‌پی را می‌شنیدم/ آن‌گاه که لینکلن در نیواورلیان فرود آمد
 (همان، 73).

شعر هیوز برای به تفکر کشاندن انسان بیرون از امریکا، جهت توجه به مسئله نژادپرستی و
 رسیدن به عدالت و برابری در سرزمین امریکا است. مکان‌های او همان ایالت‌های امریکایی
 است؛ مانند شعرهای «عمله‌های جاده فلوریدا» (همان، 55)، «طلوع آفتاب در آلاباما» (همان،



64) و «جونوب» (همان، 104) که یادآور ظلم‌هایی است که به سبب رنگ پوست به هم‌نوعان او روا می‌شد. در شعر «یه سیام من» به دوران بردگی تاریخی سیاه‌پوستان گریز می‌زند: برده شدم / سزار بم گفت پله‌ها رو براش تمیز کنم / چکمه‌های واشنگتن رو من واکس زدم / کارگر شدم / اهرام مصر رو دستای من بالا برد (همان، 82). همچنان که در جای دیگری با آوردن نامی از کشورهای کنگو و بلژیک به مسئله استعمار در قرن بیستم اشاره می‌کند:

بابای پیرم یه سفیدپوس بود / ننه پیرم یه سیا / اگه روزی روزگاری نفرینش کرده‌ام / نفرینمو پس می‌گیرم حالا (همان، 122).
او تقریباً در همه اشعارش از تبعیض و کار بدون پاداش و رنگ سیاه خود می‌گوید. در آرزوی عدالت و آزادی است و بر همین اساس، شعر «آزادی» و «دموکراسی» را می‌سراید (همان، 99 - 112).

3. نتیجه‌گیری

بسامد زیاد واژه‌های «آزادی، عدالت، برابری، کارگر و صلح» در شعرهای هر سه شاعر، پرداختن به مبارزه و جنگ، اشاره به نام افرادی که در راه اهداف انسان‌دوستانه مبارزه کردند و برای رسیدن به آرمان‌هایشان کوشیدند، تحسین مبارزانی که درمقابل حاکمان مستبد ایستادگی کردند و توجه به مظلومان و ستم‌دیدگان در مناطق مختلف جهان نشان می‌دهد این‌گونه مضامین در قرن بیستم دغدغه‌های عمومی و رایجی بوده است که نمی‌تواند از نگاه شاعر متعهد و مسئولیت‌پذیر پنهان بماند. شاملو، الوار و هیوز ضمن همراهی با مبارزان و انسان‌های پاک و فارغ از گرایش‌ها و مکاتب غیرانسانی، از جنایتکاران (هیتلر، فرانکو، رضاخان، کوکلوکس و...) در شعرشان نام می‌برند؛ چراکه آنان به نقش خطیر هنرمند در آگاهی دادن به طبقات مختلف مردم در روزگار خودشان اعتقاد محکم دارند و آن‌قدر در شعرشان آزادی را فریاد می‌زنند تا مردم بتوانند در پرتو روشنگری شاعرانه ایشان به شناختی روشن از اوضاع زمانه دست یابند و درنهایت از وقوع حوادث هولناکی نظیر جنگ جهانی جلوگیری شود. مفاهیم مشترک شعر شاملو، الوار و هیوز محصول دوران خاصی از جهان است. با توجه به اینکه شاملو مترجم اشعار این دو شاعر بوده است و با درنظر گرفتن شرایط تاریخی دوران

زندگی هر سه شاعر و بحران‌های جامعه جهانی در قرن بیستم، می‌توان گفت نزدیکی اندیشه‌های شاعران بیشتر نتیجه پیوند شعر و زندگی ایشان با جامعه و روزگار معاصرشان است و تأکید بیشتر ایشان بر انسان‌مداری است. اشاره به مضمون‌هایی همچون فجایع جنگ جهانی دوم و کوره‌های آدم‌سوزی یا عدالت‌خواهی ستم‌دیدگان جهان دور و نزدیک درد مشترک همه انسان‌هاست و قلب آزاده‌ای را نمی‌توان یافت که از شنیدن آن به درد نیاید. همچنین محکوم کردن برده‌داری و دفاع از حقوق طبقه کارگر به هر زبان و تحت هر مکتب - خواه در هیئت مارکسیسم و خواه هر ایسم و مکتبی که طلایه‌دار آزادی اندیشه است - تحسین و تأمل برانگیز است و اذهان آزاداندیش شاعران و هنرمندان هر دوره را به خود جذب می‌کند. بنابراین هرچند در پاسخ به پرسشی که در ابتدا مطرح کردیم باید بگوییم ترجمه شعر الوار و هیوز در اندیشه شاملو تأثیر مستقیم داشته و جلوه‌های آن در لابه‌لای اشعار آزادی‌طلبانه‌اش قابل مشاهده است، تمام این تأثیر و تأثرهای متقابل بیانگر این مطلب است که هنرمندان متعهد، درد مشترک عصر و جامعه خودشان را فریاد می‌کنند. هر سه این شاعران از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، رسالت اجتماعی خود را در مقام هنرمندی اندیشه‌ور و متأثر از جریان‌های معاصر هرگز فراموش نکرده‌اند و آثار ایشان در زمره ادبیات متعهد با دغدغه‌های انسان‌مدار، ظلم‌ستیز، حمایت از مردم رنج‌دیده، شعار آزادی و نظایر آن قابل تأمل است.

پی‌نوشت‌ها

1. Paul Alvar
2. Langston Hughes
3. George Lukacs
4. Sylvia Plath
5. Louis Althusser

منابع

- آلبرتو، موری (1380). «تقدیر هرگز شاعران را رها نمی‌کند». ترجمه حمید کریم‌خانی. مجله کلک. ش 3 (133). صص 3 - 6.
- اکبری، حسن و نرگس سنایی (1391). «بررسی تطبیقی شعر و اندیشه تی. اس. الیوت و احمد شاملو براساس مؤلفه‌های مدرنیته». مجله جستارهای زبانی. ش 12. صص 43 - 66.
- اسکارپیست، روبر (1386). جامعه‌شناسی ادبیات. ترجمه مرتضی کتبی. ج 5. تهران: سمت.



- ارغنون (1393). مبانی نظری مدرنیسم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات امور اوقاف و خیریه.
- _____ (1394). درباره شعر. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- الوار، پل (1393). با نیروی عشق. ترجمه جواد فرید. تهران: نگاه.
- بلزی، کاترین (1395). پس‌ساختارگرایی. ترجمه مهدی پارسا. تهران: شوندا.
- باکتر، تراویک (1396). تاریخ ادبیات جهان. ترجمه عربعلی رضایی. چ 5. تهران: فروزان.
- باشلار، گاستون (1378). «بذر و خرد در شعر پل الوار». ترجمه جلال ستاری. مجله کلک. ش 11 (105). صص 7 - 12.
- ترابی، ضیاءالدین (1381). «سیاهی از رودخانه‌ها می‌گوید». کیهان فرهنگی. ش 199. صص 171 - 199.
- جمالی، کامران (1384). «جادوی شعر در کلام نهفته است. نگاهی به چند ترجمه شعر از احمد شاملو». مجله گوهران. ج 1. ش 9 - 10. صص 163 - 169.
- جلیدا، رابرت (1395). فرزندان انقلاب، تاریخ فرانسه. ترجمه اکبر معصومیگی. تهران: نگاه.
- حدیدی، جواد (1351). «ادبیات تطبیقی؛ پیدایش و گسترش آن». جستارهای ادبی. ش 31. صص 685 - 709.
- دستغیب، عبدالعلی (1354). نقد آثار شاملو. چ 3. تهران: چاپار.
- رسولی، حجت (1384). «معیار تعهد در ادبیات». پژوهشنامه علوم انسانی. ش 45 - 46. صص 73 - 82.
- رونق، محمدعلی (1388). شاملوشناسی. تهران: مازیار.
- زرقانی، مهدی (1391). چشم‌انداز شعر معاصر ایران. چ 5. تهران: نشر ثالث.
- زمردی، حمیرا (1384). «تناسخ و قداست گیاهی در شعر سپهری و شاملو». مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. ش 174. صص 135 - 142.
- سارتر، ژان پل (1348). ادبیات چیست؟. ترجمه ابوالحسن نجفی. تهران: نشر زمان.
- سیدحسینی، رضا (1377). «یادی از پل الوار و چند شعر او». مجله بخارا. ش 3. صص 165 - 171.
- شاملو، احمد (1380). دفتر یکم. چ 2. تهران: نگاه.
- _____ (1394). همچون کوچهای بی‌انتها. چ 12. تهران: نگاه.
- شمسی، پارسا و گلناز پیوندی (1391). «والد ویتمن و شاملو». مجله مطالعات ادبیات تطبیقی. ش 21. صص 65 - 77.
- شریفیان، مریم، محمدرضا دیری و افسانه گرگانی (1394). «تحلیل تطبیقی اشعار اجتماعی برشت و احمد شاملو». مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان. ش 71. صص 111 - 128.

- صادقی، شیما و معصومه صادقی (1395). «بررسی تطبیقی مؤلفه‌های رمانتیسیم در سروده‌های احمد شاملو و نزار قبانی». *مطالعات نقد ادبی*. ش 44. صص 137 - 158.
- فیروزآبادی، سعید (1384). «شاملو مترجم روزگار طوفان‌ها». *مجله گویهران*. ش 9 - 10. صص 170 - 175.
- فرهادپور، مراد (1395). *شعر مدرن از بودلر تا استیونسون*. ج 2. تهران: نشر بیدگل.
- لیف شیتز، میخائیل (1396). *فلسفه هنر از دیدگاه مارکس*. ترجمه مجید مددی. تهران: نشر بان.
- کانترون، پل (1393). *جامعه‌شناسی انتقادی*. ترجمه حسن چاوشیان. ج 4. تهران: آمه.
- گراهام، گوردن (1383). *فلسفه هنرها*. ترجمه مسعود علیا. تهران: ققنوس.
- ماخت، نورمن لی (1385). *تاریخ برده‌داری آمریکا*. ترجمه سهیل سمی. تهران: ققنوس.
- محکی‌پور، علیرضا و وفادار کشاورز (1390). «تأملی در زمینه‌های عاطفی شعر شاملو و ماغوط». *مجله مطالعات ادبیات تطبیقی*. ش 17. صص 111 - 134.
- مرادی اسپیلی، رضا (1381). «کارل وختن، لنگستون هیوز و دوستی سازنده برای شعر و هنر». *مجله کلک*. ش 15 (135). صص 6 - 8.
- ملکی، دومان (1380). «بازنگری چند نظریه در ترجمه شعر». *گلستانه*. ش 3. صص 26 - 27.
- ملکی، ناصر و مریم نویدی (1391). «اشتراک عینی در برخی اشعار شاملو و نیما». *جستارهای زبانی*. ش 4. صص 256 - 335.
- موران، برنا (1388). *نظریه‌ها ادبیات و نقد*. ترجمه ناصر دوران. تهران: نشر نگاه.